

## سنایی

حکیم ابوالمجدود مجدودین آدم سنایی، شاعر بزرگ و عارف عاشق در اواسط یا اوایل نیمه دوم قرن پنجم هجری قمری درغزنین چشم به جهان گشود. پس از آگاهی از فنون زبان و سخنوری، به عادت شاعران زمان به دربار رو آورد و در دستگاه غزنویان به جرگه شاعران مداح درآمد. زندگی سنایی در آغاز آمیخته با آلودگیهای اهل دربار بود؛ تا این که شاعر بزرگ به جذبۀ حق، صید کمند عشق شد و جمال دوست، غارتگر جان و دلش گردید. سودای عشق، انگیزه پشت کردن و بریدن او از امور و اوهام دنیوی بود.

درباره تحول درونی و رویکرد او به عالم عرفان، اهل خانقاه به افسانه‌ای معتقد بودند که جامی در نفحات الانس آن را چنین روایت می‌کند:

«سلطان محمود سبکتکین در فصل زمستان به عزیمت گرفتن بعضی از دیار کفار از غزنین بیرون آمده بود و سنایی در مدح وی قصیده‌ای گفته بود. می‌رفت تا به عرض رساند.

به در گلخن رسید که یکی از مجذوبان و محبوبان که از حد تکلیف بیرون رفته و مشهور بود به «لای خوار»؛ زیرا که پیوسته لای شراب خوردنی، در آن جا بود. آوازی شنید که با ساقی خود می‌گفت که: «پر کن قدحی به کوری محمودک سبکتکین تا بخورم!»

ساقی گفت: «محمود مرد غازی است و پادشاه اسلام!»

گفت: «بس مردکی ناخشنود است. آنچه در تحت حکم وی درآمده است در حیز ضبط، نه درآورده می‌رود تا مملکت دیگر بگیرد.»

یک قدح گرفت و بخورد. باز گفت: «پر کن قدحی دیگر به کوری سنائیک شاعر!» ساقی گفت: «سنایی مردی فاضل و لطیف است.»

گفت: «اگر وی لطیف طبع بودی به کاری مشغول بودی که وی را به کار آمدی. گزافی چند در کاغذی نوشته که به هیچ کار وی نمی‌آید و نمی‌داند که وی را برای چه کار آفریده‌اند.»

سنایی چون آن بشنید، حال بر وی متغییر گشت و به تنبیه آن لای خوار از مستی غفلت هشیار شد و پای در راه نهاد و به سلوک مشغول شد.

تغییر رویه شاعر چه به صورت ناگهانی و آنی باشد و چه از روی علم و آگاهی و معرفت و شناخت، عملاً زندگی و اندیشه او را متحول و دچار دگرگونی کرد. سالهایی از دوره نوجوانی وی در شهرهای بلخ، سرخس و هرات نیشابور سپری شد و احتمالاً در همان ایام راه کعبه در پیش و به زیارت حج مشرف شد.

در همین سفر معنوی بود که بسیاری از شیفتگان حقیقت و عرفان را شناخت و مقدمات انقلابی درونی در وی پدید آمد. به هر تقدیر، شاعر شوریده بقیه عمر را در کنج خلوت و انزوای صوفیانه گذراند و به تدوین و تنظیم اشعارش پرداخت و از جمله، مثنوی مشهورش به نام *حدیقه الحقیقه* و *شریعه الطریقه* را به اتمام رساند.

سنایی در سال ۵۳۵ ه. ق در گذشت و اکنون مقبره‌اش در غزنین، زیارتگاه خاص و عام است. آثار او غیر از دیوان غزلیات و قصاید، عبارتند از:

۱ - حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه: این مثنوی را الهی‌نامه نیز می‌نامند، دارای ده هزار بیت در ده باب است. سنایی سرایش آن را در سال ۵۲۴ ه. ق شروع کرد و در سال ۵۲۵ ه. ق به اتمام رساند. موضوعات این کتاب، علاوه بر نعمت (ستایش) خدا و رسول و آل و اصحاب او، درباره عقل و علم و حکمت و عشق است.

حدیقه الحقیقه از منظومه‌هایی است که بر بسیاری از شاعران تأثیر گذارده است. سنایی با سرودن این منظومه، باب تازه‌ای را در سرایش منظومه‌های عرفانی در تاریخ ادب و عرفان گشود. شاعران بزرگی همچون خاقانی و نظامی به ترتیب تحفه العراقرین و مخزن الاسرار را تحت تأثیر مستقیم این منظومه سرودند و سالها بعد، عطار و مولانا سرایش مثنویهای عرفانی را به اوج تکامل رساندند.

۲ - سیر العباد الی معاد: سیر العباد، مثنوی با بیش از هفتصد بیت است که شاعر در آن به شیوه تمثیلی از خلقت آدمی و اقسام نفوس و عقل و مسائل اخلاقی سخن می‌گوید.

۳ - طریق التحقیق؛ ۴ - کارنامه بلخ؛ ۵ - عشقنامه؛ ۶ - عقلنامه؛ ۷ - تجربه العلم.

شعر سنایی، شعری توفنده و پرخاشگر است. مضامین اغلب قصاید او در نکوهش دنیاداری و دنیاداران است. او با زاهدان ریایی و حکام ستمگر که هر کدام توجیه‌گر کار دیگری هستند، بی‌پروا می‌ستیزد و از بیان حقیقت عربان که تلخ و گزنده نیز می‌باشد، ابایی ندارد.

سنایی با نقد اوضاع اجتماعی روزگار، علاوه بر بیان دردها و معضلاتی که دامنگیر زمانه شده است، نشان می‌دهد که شاعری اهل درد و دین است؛ آن هم در زمانه‌ای که سروران راستین شریعت در آن جایی ندارند و اهل فسق و تظاهر بر سریر قدرت تکیه زده‌اند؛ پادشاهان زورمدار به داد دادخواهان ضعیف نمی‌رسند و بلکه به بیداد می‌کوشند.

تفکر شبه یونانی بر تفکر شرعی و وحیانی غلبه کرده است؛ در صوفیان، صفایی نیست؛ مجالس ذکر، مجالس برنج و شیر و شکر شده است و از زهد و عرفان و اسمای الهی در آنها خبری نیست؛ حرام‌خواری رایج و خالصان خوب کردار منزوی شده‌اند؛ نشانی از سلامت دین و درستی وجدان در ابنای زمانه دیده نمی‌شود؛ و...

بخش عمده‌ای از مضمون و اندیشه در قصاید سنایی بر مدار انتقادات اجتماعی است. لبه تیز تیغ زبان او در اغلب موارد متوجه زراندوزان و حکام ظالم است. سنایی بارها با تصویر زندگی زاهدانه پیامبر و معصومین و صحابه و تأکید بر آن در قصایدش سعی دارد جامعه آرمانی خود - که عرصه ظهور در واقعیت پیدا کرده است - را نشان دهد.

اندیشه زهد و عرفان نیز از مهمترین محورهای موضوعی در قصاید سنایی است. نکوهش دنیا، تفکر درباره مرگ، توصیه به گسستن از آرزوهای طولانی و بی‌حد و حصر، تذکر به خویشتن حقیقی آدمی، از مضامین رایج قصاید اوست:

ای مسلمانان خلاق حال دیگر کرده‌اند  
از سرب‌بی‌حرمتی معروف منکر کرده‌اند  
شرع را یک سو نهادستند اندر خیر و شر  
قول بظلمیوس و جالینوس باور کرده‌اند  
عالمان بی‌عمل از غایت حرص و امل  
خویشتن را سخره اصحاب لشکر کرده‌اند  
خون چشم بیوگان است آن که در وقت صبح  
مهتران دولت اندر جام و ساغر کرده‌اند...

تا کی از دارالغروری ساختن دارالسرور؟  
تا کی از دارالقراری ساختن دارالقرار؟  
بر در ماتم سرای دین و چندهین ناز و نوش؟  
در ره رعنا سرای دیو و چندان کار و بار ...

اگر فردوسی و ناصرخسرو را استثنا کنیم، سنایی از اولین شاعران تفکر مدار تاریخ شعر فارسی است که با تزریق اندیشه عرفانی به کالبد شعرش، زمینه تحولی وسیع را در نگرش و شیوه فکر شاعران پس از خود به وجود می‌آورد و سایه سنگینش بر شعر فارسی تا چند قرن پس از او گسترده می‌شود.

راهی که سنایی در پیش می‌گیرد، فقط منحصر به یک قالب نمی‌ماند؛ بلکه قدرت شاعر در به کارگیری الفاظ و تسلط او بر زبان شعر، همراه با اندیشه‌های بدیعی که دارد، به او این امکان را می‌دهد تا هم در غزل و هم در مثنوی و قصیده طرحی نو درافکند در صورتی که تا پیش از او، موضوع قصیده محدود به مدح پادشاهان و وابستگان درباری و احياناً توصیفات طبیعی همچون بهاریه و خزاینه‌ها و... بود و نمایندگان مشخص این نوع قصاید، شاعرانی همچون عنصری، فرخی و منوچهری بودند.

غزل نیز در حوزه عشق مجاز و هوا و هوسهای زمینی محدود مانده بود و شاعران، وابستگان خاک بودند تا طایران افلاک. مثنوی حماسی با کار عظیم حکیم فردوسی تثبیت شده بود و به جز چند قصه منظوم عاشقانه، اثر سترگ دیگری در این قالب مجال ظهور نیافته و ظرفیت حقیقی آن هنوز ناشناخته بود.

شورش سنایی بر خویش، عین شورش او بر وضع موجود زمانه بود و تبعات این تحول و دگرگونی بی‌هیچ تصنع و تکلفی در آثار و اشعار او نمایان شد؛ وی از اولین شاعرانی بود که طرح مسائل

اجتماعی و عرفانی و زهد و حکمت معنوی را در قصیده رایج کرد و در این کار، صاحب مقامی شامخ شد؛ طوری که هنوز بسیاری از قصاید او نمونه برتر قصاید اجتماعی، عارفانه و زاهدانه‌اند. در حوزه غزل نیز سنایی پنجره اشراق و جذبه‌های معنوی را به روی آن گشود و غزل را زبان عشق و شور عارفانه کرد. سنایی در قالب مثنوی به بیان حکمت معنوی و نعمت پیامبر (ص) با نوعی بیان تمثیلی پرداخت که الهام بخش بسیاری از شاعران پس از خود، همچون خاقانی و نظامی و عطار و مولوی در سرودن مثنویهای حکمی و عرفانی شد. بیهوده نیست که خاقانی برای اثبات ارج و عظمت شعرش، خود را با سنایی مقایسه می‌کند و مدعی است که خلف شایسته سنایی است:

چو زمان عهد سنایی درنوشت

آسمان چون من سخن گستر بزد

چون به غزنین ساحری شد زیر خاک

خاک شروان ساحری نوتر بزد

و نظامی، محزن‌الاسرارش را با حدیقه‌الحقیقه سنایی برابر می‌نهد:

نامه دو آمد ز دو ناموسگاه

هر دو مسجل به دو بهرام شاه

آن زری از کان کهن ریخته

وین دری از بحر نو انگیخته

آن به در آورده ز غزنی علم

وین زده بر سکه رومی رقم

و مولانا می‌سراید:

عطار روح بود و سنایی دو چشم او

ما از پی سنایی و عطار آمدیم

زبان شعر سنایی در قصاید و مثنویهایش زبانی صلب و سخت است؛ چه هنگامی که لب به سخن حکیمانه باز می‌کند و چه زمانی که بر ریزه‌خواران خوان تملق برمی‌شورد. قصاید او چنان قلعه‌های باشکوهی هستند که تسخیر آنها از عهده هر پهلوانی بر نمی‌آید و هم از این روی است که از انبوه شاعران عارف و غیر عارف تاریخ ادب فارسی فقط بعضی توانایی آن را داشته‌اند که رخنه‌ای در قلعه‌های او به وجود آورند و غنیمتی فراچنگ آرند.

زبان قصاید او در عین استواری و استحکام، زیبایی و ویژگیهای زیبایی شناختی خاص خود را دارد. زبان حکمت، انتقاد و عشق است؛ و گاه در حکم تیغ برنده‌ای است که حتی خود شاعر نیز از گزند آن مصون نمی‌ماند و هنگامی که جنون شاعرانه او گل می‌کند، دیگر هیچ زنجیری را تاب آن نیست که او را مقید اوامر ملوکانه و اخلاق رایج آدمهای کمتر از متوسط نگهدارد. غزلیات سنایی به حکم مضمون عاشقانه‌ای که دارند، لطیفتر و قلندرانه‌ترند؛ البته هنگام داوری درباره شعر سنایی همواره باید دو دوره فکری او را در نظر داشته باشیم؛ زیرا شعر او پیش از تحول و انقلاب درونی‌اش بیشتر با وضع موجود زمانه هماهنگ بود و او را شاعری مداح و مقلد محسوب می‌شد؛ اما پس از تحول درونی، شعر او نیز متحول، و تفکر و حکمت معنوی وجه ممیز و غالب شعر او شد.